تجربه مشاور؛ سنگ مفت گنجشک مفت

اشتراک در شبکه‌های اجتماعی:
آدرس صفحه: https://mav



[1]

دکتر مجتبی کوثری؛ مشاور خانواده

زوج جوانی به بنده مراجعه کردند و خانم از مشکلاتی که با شوهرش داشت (از قبیل بداخلاقی، نداشتن نظم و توجه به خانواده و خواسته‌های عاطفی، اجتماعی و معنوی) شکایت می‌کرد. در این مواقع معمولاً در ظاهر یک اختلاف عادی خانوادگی وانمود می‌شود؛ اما با وارسی‌های دقیق در عمق قضیه، اصل مسئله بیش‌تر خودش را نشان می‌دهد. بعد از انجام گفت‌وگوهای بیش‌تر، معلوم شد خانم دیگر قادر به زندگی با شوهرش نیست و می‌خواهد از او جدا شود. دلیل رجوعش به مشاور را هم گرفتن تأییدی برای این مسئله عنوان می‌کرد. می‌گفت: «اگر خانواده من هم از مشکل شوهرم خبردار شوند، تصمیم من را تأیید می‌کنند. مسئله این است که شوهرم نه‌تنها اهل نماز نیست، بلکه به آن اعتقاد هم ندارد». وقتی بنده با آقا صحبت کردم، ایشان تأیید کردند و گفتند: «زمانی که شما از نماز حرف می‌زنید، بدم می‌آید و حتی از خود شما و هر کسی که اهل نماز است، بدم می‌آید». جالب و شگفت‌انگیز این بود که والدین او، افرادی مذهبی بودند و او هم پرورش‌یافته فضای دینی آن‌ها بود.

اما پرسش این‌جا است که نفرت از نماز ـ به‌عنوان یک نماد برجسته دینی ـ از کجا ریشه می‌گرفت؟ دلیل این نفرت آن بود که پدر آقا ـ که یک مرد مذهبی متعصب بود ـ از زمانی که باید بچه‌ها را به نماز دعوت می‌کرد، از روش‌های تحمیلی با توپ‌وتشر و برخوردهای دستوری و پادگانی استفاده می‌کرد؛ مثلاً می‌گفت زمانی که در خانه دراز کشیده بود، پدرش او را با لگد و سرزنش که «چرا تا لنگ ظهر مانند ... خوابیدی؟! خجالت بکش، پاشو نمازت رو بخوان!» به عبادت فرامی‌خواند. به‌خاطر همین روش‌های نادرست و تحقیرآمیز، تا زمانی که در خانه پدرش بود، نماز می‌خواند؛ اما بعد از آن‌که ازدواج کرد و از والدین جدا شد، نه‌تنها نماز نخواند، بلکه از مذهبی‌ها و حتی اصل دین هم نفرت پیدا کرده بود. همین جدا شدن از دین، باعث رفتارهای اشتباه و مغایر با خواست همسرش شده بود؛ تا آن‌جا که همسرش قصد جدایی از او را داشت و می‌گفت: «اگر خانواده‌ام بفهمند شوهرم کسی است که نه‌تنها نماز نمی‌خواند، حتی اعتقادی هم به نماز ندارد، حاضر نخواهند بود با او لحظه‌ای زندگی کنم».

بدون شک پدر آقا در تربیت پسرش، «حُسن فاعلی» داشت و نیتش از انجام اعمال توبیخی، اصلاح و دین‌دار شدن پسرش بود، اما دریغ از آن‌که رفتارش «حُسن فعلی» نداشت و روش مناسب دعوت به یک ارزش را انتخاب نکرده بود. هرچند این رفتارها بیش‌تر از روی ناآگاهی است تا انتخاب! او متناسب با سن فرزند رفتار نمی‌کرد. این‌که گفته‌اند: «اگر می‌خواهی کار یا امری را

خراب کنی، از آن، بد دفاع کن.» و با روش نادرست به آن ورود پیدا کن، درست است. این‌گونه عمل کردن، بهترین عامل برای تخریب چیزی است که به آن دعوت می‌کنیم.

نکته دوم آن است که در چهارچوب خانواده، دو ظرفیت ارتباطی وجود دارد که بردی یکسان ندارند؛ یکی از آن‌ها، روش‌های کلامی است. این توانایی مهم است؛ اما در برابر ظرفیت‌های غیرکلامی قابل مقایسه نیست. قرآن هم در دعوت به یک ارزش، تأکید بر ظرفیت‌های غیر کلامی دارد؛ خدای متعال می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ؛ **ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، چرا می‌گویید آن‌چه را که انجام نمی‌دهید**».[1] بهترین شیوه فراخواندن به کار درست، دعوت عملی است. گاهی بنده از افراد می‌پرسم: «آخرین باری که شما به فزرند یا همسرتان چیزی را از طریق رفتار یاد دادید و مفهومی را منتقل کردید، چه زمان بوده است؟» دیده می‌شود در همین زمان باز هم از گفتار مثال می‌زنند؛ درحالی‌که در مقایسه بین این دو شیوه، اصلاح از طریق رفتار و کانال‌های غیر کلامی، نسبت به گفتارْ تا 80 درصد تأثیر بیش‌تری دارد. این دو ظرفیت باید مکمل هم باشند. اگر زمانی به توصیه کلامی نیاز باشد، اثرش را در صورتی خواهد گذاشت که گوینده، کننده رفتار درست باشد. از طرف دیگر، اساس تربیت آن است که عشق به ارزش‌ها را در فرزند ایجاد کنیم. خدای متعال می‌فرماید: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ».[2] باید عشق به خدای متعال و آن‌چه رنگ او دارد، در قلب انسان ایجاد شود.

در ادامه این مشاوره، چالش‌های زیادی داشتیم؛ آقا نفرت بسیار مزمن داشت و سخنان را نمی‌پذیرفت. در محیط‌های اجتماعی و دانشگاهی هم که ورود پیدا کرده بود، تأییدکننده‌های این اشتباه فکری ـ عاطفی را پیدا می‌کرد و به ذهن و روان خود راه می‌افزود. معمولاً انسان‌ها وقتی به مسئله‌ای محبت یا نفرت پیدا می‌کنند، سیستم روانی‌شان براساس میل به تعادل و انسجام درونی، مطابق با محبت و نفرت، توجیهات لازم را در کنار هم می‌چیند. باید این الگوهای نادرست را که براساس آن‌ها تنفر شکل گرفته، از لحاظ بینشی و عاطفی فروریخته و بر پایه اصول درست، بازسازی کرد. خوشبختانه در روند مشاوره، این زوج از خطر جدایی نجات یافتند و به‌خاطر هوش بالایی که مرد داشت ـ با وجود مقاومت‌های اولیه، بعد از آن‌که مفید و درست بودن برنامه‌های درمانی و راهکارها برایش اثبات شد، آن‌ها را پذیرفت و با بازسازی شناختی، عواطف و هیجاناتش با حقیقت همسو شد.

اما نکته بسیار مهم این تجربه آن است که باید از شیوه‌های درست تربیت و راهکارهای درست انتقال ارزش‌ها و تغییر رفتارها آگاهی داشته و در اجرای آن‌ها به مهارت برسیم. متأسفانه در خانواده‌ها زیاد دیده می‌شود که افراد از سر دل‌سوزی و خیرخواهی، به‌صورت «سنگ مفت، گنجشک مفت» و «باری به هر جهت» ورود پیدا می‌کنند؛ درحالی‌که کار کردن با روح و روان انسان، سنگ مفت، گنجشک مفت نیست. باید بدانیم هر رفتاری که با انسان می‌کنیم، چه مفهوم و تأثیری دارد. اگر تأثیرش را نمی‌دانیم، نباید با خود بگوییم «برویم ببینیم چه می‌شود». این کار، مصداق کج گذاشتن خشت اولی است که انتهای کج آن در زندگی آینده فرزند و به‌احتمال‌زیاد در ارتباط با همسر، پیدا خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

1. صف، 2.

2. بقره، 165.

منتشر شده در نشریه خانه خوبان، شماره 103

نشانی منبع: https://mava.iki.ac.ir/node/685

پیوندها
https://mava.iki.ac.ir/files/images/articles/fu11130.jpg [1]

[illegible]